

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# صناعت ادبی مختصر

مؤلف : یعقوب سلامت

(مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی)

مفید برای دانش آموزان و دانشجویان کلیه رشته ها

## فهرست

صفحه ٤	جناس
صفحه ٩	سجع
صفحه ١٩	اضافه
صفحه ٢٢	صفت
صفحه ٢٧	تشبيه
صفحه ٢٩	لف ونشر
صفحه ٣٠	حسن آميزی و کنایه
صفحه ٣١	استعاره
صفحه ٣٣	ایهام
صفحه ٣٤	مراعات النضير، تضاد
صفحه ٣٥	تلميح، اغراق و تضمين
صفحه ٣٦	تکرار
صفحه ٣٧	مجاز

## جناس

**جناس**: وقتی نویسنده یا شاعر در سخن خود کلمات هم‌جنس بیاورد که در ظاهر به یکدیگر شبیه و در معنی مختلف باشند، از صنعت جناس استفاده کرده است.

### انواع جناس

جناس تام: وقتی است که دو کلمه‌ی متجانس در لفظ یکی باشند اما در معنی مختلف؛ اما فرق معنایی دو کلمه از مضمون کلام فهمیده می‌شود.

نالَم زدل چو نای من اندر حصار نای      پس گرفت همت من زین بلند جای

نای اول به معنای نای دوم نام زندان (مسعود سعد)

جناس ناقص (محرّف): آن است که دو کلمه‌ی متجانس در حروف یکی باشد ولی در اعراب (مصوت) متفاوت باشند.

صبحدم ناله‌ی "قُمّری" شنو از طرف چمن      تا فراموش کنی  
فتنه‌ی دور "قُمّری"

### ظهِیر فاریابی

جناس زاید: جناسی است که یکی از کلمات متجانس نسبت به دیگری، حرفی در آغاز یا وسط یا آخر اضافه دارد. پس بر سه نوع است:

۱- "مختلف‌الاول (مطرف) ۲- مختلف‌الوسط ۳- مختلف‌الآخر (مذیل)"

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش  
به ز وجود

صبح ز مشرق چو کرد بیرق نور آشکار / خنده زد اندر هوا بیرق او برق وار  
در حسرت رخسار تو ای زیباروی / از ناله چو ناله گشتم از مویه چو موی  
جناس مرکب: جناس مرکب یا مرفو(رفو شده) از اقسام جناس تام است  
و بر دو نوع است: مفروق و مقرون:

۱. مفروق:

دو کلمه متجانس، هم‌هجا(هم‌وزن) هستند اما اختلاف در تکیه دارند.

گرچه خود این پایه‌ی بی‌همسریست پای مرا هم سر بالاتریست. نظامی

۲. مقرون:

هر دو کلمه متجانس مرکب باشند در این صورت بدان جناس مقرون گویند.

قوم گفتندش که ای خرا! گوش دار خویش را اندازه‌ی خرگوش دار. مولوی

جناس خط: وقتی ارکان جناس در حروف یکی و در تلفظ و نقطه‌گذاری  
متفاوت باشند مثل درشت و درست

درشت است پاسخ ولیکن درست/درستی درشتی نماید نخست. ابو شکور  
بلخی

جناس لفظی: این نوع جناس در مقابل جناس خط است یعنی کلمات متجانس در تلفظ یکی و در نگارش متفاوت باشد مثل خوار و خار:

که کمتر کس از جنگ را خاستی / در آورد گه لشکری خواستی. اسدی طوسی

جناس مکرر(مزدوج): دو کلمه متجانس را در آخر سجع‌های نثر یا در آخر ابیات کنار هم بیاورند:

هست شکر بار یاقوت تو ای عیار یار/ نیست کس را نزد آن یاقوت شکر بار، بار. معزی

جناس اشتقاق(اقتضاب): در این نوع جناس کلمات متجانس در مصوت بلند با یکدیگر فرق دارند در وسط و آخر کلمه که این نوع جناس موسیقایی‌ترین نوع جناس است. مثل یاری و یارا

مرا ز انصاف یاران نیست یاری / تظلم کردیم ز آن نیست یارا. خاقانی

### قلب

قلب نیز جزء صنعت جناس است. قلب در لغت به معنی واژگون کردن و مقلوب به معنی واژگونه است. در فن بدیع، آوردن کلماتی است که حروف آنها مقلوب یکدیگرند. که این صنعت با درهم آمیختگی واک‌های کلمات به وجود می‌آید؛ مثلاً دو کلمه‌ی (رقیب و قریب - رحیم و حریم). صنعت قلب در بدیع اهمیت زیادی دارد و دلیل قدرت و توانایی شاعر و ادیب است، اما شرط اصلی در محاسن و زیبایی، آن است که فصاحت و بلاغت را رعایت کرده و معنی را فدای الفاظ نکرده باشند

## اقسام قلب:

**قلب بعض:** اگر جابجایی حروف در بعضی کلمات باشد قلب بعض

نامیده می‌شود:

جُنُتِ رَقْمِي ز "رْتبِت" اوست

تَبَّتِ اَثْرِي ز "تْرَبِت" اوست

رَشِيدِ وَطَواط

دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا "بنات" "نبات" در مه‌ی زمین پی‌رورد.

قلب بعض موسیقایی‌ترین انواع قلب است. اوج ادبی بودن قلب بعض

وقتی است که جنبه‌ی کنایی پیدا کند، یعنی با کمک قلب باید به مقصود

شاعر پی برد.

دیو "رجیم" آن که بود دزد بیانم

گر دم طغیان زد از هجای صفاهان

خاقانی

که مقصود شاعر قلب رجیم یعنی مجیر(مجیرالدین بیلقانی) است.

**قلب کل:** اگر در کلمات مقلوب، جابجایی در همه حروف باشد، به طوری

که حروف در دو کلمه وارونه یکدیگر باشند.

شعر و عرش و شرع از هم خاستند

تا که عالم زین سه حرف آراستند

عطار

**قلب کامل یا مستوی:** اگر تمام عبارات نثر یا نظم طوری باشد که چون

از حرف اول یا از آخر به اول بخوانیم هر دو یکی گردد و این نوع قلب هیچ

گونه ارزش موسیقایی ندارد؛ زیرا ذهن تا این حدود متوجه این عکس نمی-

شود و چندان مثالی در ادبیات ندارد.

شکر به ترازوی وزارت برکش

و یا این مصرع: شو هم‌ره بلبل به لب هر مهوش

**قلب مجنح:** مجنح در لغت به معنی مرغ بالدار، وقتی است که دو کلمه مقلوب یکی در صدر بیت و دیگری در عروض آن قرار گیرد.

"حور بر یاد جمال تو روان بخشد روح"

یا اینکه دو طرف بیت باشد

میغ از کف دست تو شود تیره که بحر است

بحر از سر کلک تو شود طیره که غیم است

**قلب ملحق:** شبیه قلب مجنح است به جز اینکه قلب مجنح در تمام

کلمات رخ میدهد یعنی (مقلوب کل)، اما قلب ملحق در بعضی کلمات

یعنی (مقلوب بعضی).

بحر خون پیدا شود از هر طرف

ز ابر تیغ همچو آبت، گاه حرب

### طرد و عکس:

از فروع تکرار است و به آرایه ای گفته می شود که مصراع را به دو قسمت

تقسیم می کند و جای این دو قسمت در مصراع بعدی عوض می شود. به

عبارت دیگر مصراع دوم وارونه شده ی مصراع اول است. مانند:

دلبر جانان من، برده دل و جان من / برده دل و جان من، دلبر جانان

من ((حافظ))

جناس (مضارع و لاحق)

۱- جناس مضارع: که باید دو حرف قریب المخرج باشند. خال و حال.

۲- جناس لاحق: که باید بعید المخرج باشند. خندان - زندان

## سجع

روش تسجیع، یکی از روش‌هایی است که با اعمال آن، در سطح دو یا چند کلمه (یک جمله) یا در سطح دو یا چند جمله (کلام) موسیقی و هماهنگی به وجود می‌آید و یا موسیقی کلام افزونی می‌یابد.

مدار بحث تسجیع، در نکته‌ی تساوی یا عدم تساوی هجاها و همسانی یا عدم همسانی آخرین واک اصلی کلمه (روی) است. بحث سجع، کلی‌تر از قافیه است. علاوه بر این اصطلاح قافیه را فقط در مورد اواخر ایات شعر به کار می‌برند؛ حال آن که سجع در نثر و در حشو شعر هم واقع می‌شود.

الف - روش تسجیع در سطح کلمه حداقل دو کلمه و حداکثر چند کلمه در یک جمله.

به مصادیق تسجیع در سطح کلمه، سجع می‌گویند.

سجع بر سه گونه است:

(۱) سجع متوازی (۲) سجع مطرف (۳) سجع متوازن

### سجع متوازی

آن با تغییر دادن صامت (تمام حروف به جز آ-ای-او-ا-اُ) نخستین در کلمات یک هجایی حاصل می‌شود (بقیه‌ی واک‌های هجا تغییر نمی‌کند): مانند: بار *kār* و یا تغییر نخستین صامت هجای قافیه (یعنی هجایی که دربردارنده حرف روی باشد) در کلمات چند هجایی است.

be-rast / be-bast / be-šast / še-kast / شکست

نکته: تساوی هجای کلمات سجع از نظر عدد و کمیت (کوتاهی و بلندی) اجباری است:

### مرفوعه / Marfu?e موضوعه Mawzu?e

پس فرق سجع متوازی از نظر ساختار با قافیه این است که در قافیه فقط صحت هجای قافیه شرط است و تساوی هجاهای کلمات قافیه شرط نیست؛ حال آنکه در سجع متوازی تساوی همه هجاهای کلمات مسجع از نظر عدد و کمیت نیز شرط است. مثلاً قافیه کردن شکست و بیست درست است اما اطلاق سجع متوازی به آنها صحیح نیست.

تبصره ۱: اگر کلمه چند هجایی باشد می توان در هجای قافیه، صامت نخستین را تغییر نداد: پرواز / آواز. در این صورت گاهی در هجا یا هجاهای ماقبل هجای قافیه، نخستین صامت را تغییر می دهند:

### شمایل / ša-ma-yel قبایل ya-bā-yel

تبصره ۲: واضح است که هجای نخستین دو کلمه می توانند کاملاً همسان باشند و فقط صامت نخستین هجای دوم متفاوت باشد مثل، گلنار / گلبار. گاهی ممکن است در وسط یکی از این کلمات یک مصوت کوتاه) e عکسره اضافه) آمده باشد.

در این صورت به آن محلق به سجع متوازی می گوئیم (زیرا تساوی هجاها به هم می خورد)

ای جویبار راستی از جوی یارماستی / بر سینه ها سیناستی بر جان هایی جانفزا. مولوی

تبصره 4: در کتب سنتی از دو مورد بدیعی به نام های جناس مضارع و لاحق یاد کرده اند که از نظر ساختار، همین سجع متوازی است. در این کتاب ها بین خالی و حالی یا سراب و شراب جناس مضارع است، زیرا صامت های آغازین آنها که از نظر نقطه با یکدیگر فرق دارند قریب المخرجند (یعنی محل تولید صدای آنها در داخل دهان، دو جای مختلف است). مثلاً بین زحمت و رحمت جناس لاحق است، زیرا صامت نخستین آنها که از نظر نقطه با هم فرق دارند بعید المخرجند.

و ز آنجا رخت بر بستند حالی / ز گل ها سبزه را کردند خالی. نظامی

پیدا است که ذهن به اختلاف نقطه توجه نخواهد کرد؛ بلکه آن چه توجه را جلب می کند هماهنگی بین این کلمات است. باری بدیع نیز مانند عروض و قافیه از علوم مسموعات و موسیقی است نه مکتوبات و نقاشی.

در بحث جناس مضارع و لاحق تکیه بر قریب المخرج بودن یا نبودن صامت های نخستین است، اما این بحث غالباً با بحث نقطه دار بودن حروف در هم می آمیزد.

در کتب سنتی گفته اند که اگر بین دو کلمه فقط اختلاف نقطه باشد مثل : خط/ حظ، بساط/ نشاط، پیکر/ بتگر (اختلاف نقطه در حروف اول و دوم) یا: بتاخرتم/ بباختم (حرف دوم)، یا: بار/ باز (حرف آخر) یا: درست / درشت (حرف سوم) به آنها جناس خط یا جناس تصحیف و مصحف گویند.

این موارد هم که در آنها اختلاف در هیئت املائی دیده می شود غالباً جزو سجع متوازی هستند، یعنی ارزش هنری آنها در هماهنگ بودن آنهاست (حوزه مسموعات) نه در اختلاف نقطه (مکتوبات).

هنگامی که سعدی می گوید:

مرا بوسه جانا به تصحیف ده که درویش را بوسه از توشه به

خود به اختلاف نقطه در بین بوسه و توشه راهنمایی کرده است و گرنه ذهن فقط هماهنگی بین بوسه و توشه را درمی یابد.

این گونه مسائل از آنجا پیدا شده که در رسم الخط قدیم بسیاری از حروف از قبیل ب، پ، ج، چ، س، ش ... را از نظر نقطه یکسان می نوشتند و خواننده از روی قرائن، حروف بی نقطه یا کم نقطه را باز می خواند. امروزه که مساله تصحیف منتفی است و اشتباه در همجنس پنداری حروف و کلمات از نظر نقطه پیش نمی آید، این اسم های متعدد نیز بی مورد به نظر می رسد و بهتر است این مثال ها را سجع متوازی و سجع متوازن بخوانیم.

تبصره ۵: اگر دو سجع متوازی در جمله ای در کنار هم قرار گیرند صنعت ازدواج به وجود می آید:

اگر رفیقِ شفیقی درست پیمان باش حافظ

به جفایی و جفایی نرود عاشق صادق سعدی

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز / نظر به روی تو کوری چشم  
اعدا را. سعدی

سجع مطرف (یعنی طرف دار: طرف اول یکی از کلمات از طرف اول کلمه دیگر سنگین تر است).

در آن اتحاد روی شرط است و حداقل یکی از طرفین سجع باید بیش از یک هجا داشته باشد. سجع مطرف بر دو نوع است:

الف: دو کلمه در تعداد هجا متفاوت اند و صامت آغازین هجای قافیه متغیر است:

دست / dast / شکست / še-kast / راز / rāz / نواز / na-vāz / دانشمند / پند

ز بس گل که در باغ مأوی گرفت / چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت رابعه

کلمات سجع از نظر تعداد هجا مساوی باشند اما هجاهای غیر قافیه از نظر کمیت یعنی کوتاهی و بلندی یکسان نباشند:

نه باغبان و نه بستان که سرو قامت تو برست و ولوله در باغ و بوستان  
انداخت سعدی

در باغبان-bā bān و بستان bos-tān، هجای لا mānند bosسه واک دارد،  
اما از آن کشیده تر است (هجای کشیده

در شعر که پیرو قواعد عروضی است باغبان با بستان تساوی هجایی ندارد.  
از این رو قسمت «ب» سجع مطرف هیچگاه نمی تواند قافیه باشد.

## سجع متوازن

کلمات از نظر هجا، عدداً و کماً (کوتاهی و بلندی) مساویند؛ اما در واک روی مشترک نیستند. صامت نخستین هجای قافیه می تواند متغیر باشد یا نباشد:

کام / Kām / کار / kār / کار ، مستبین / mos-ta-bin / مستقیم mos-vīm /  
،ta-

ستاننده / sa-tā-nan-de / گشاینده / go-šā-yan-de / موج mav-vāj /  
نقاد na-v-ā-d /

تبصره ۱: هر چه واک های مشترک بیشتر باشند، سجع متوازن موسیقایی تر است و اوج آن وقتی است که اختلاف واک فقط در واک روی باشد: عامل /  
عامد

تبصره ۲: اگر اختلاف روی فقط در نقطه باشد مثل سوز/سور، شور/سوز، در نزد برخی از قدما جناس خط یا تصحیف محسوب می شد. این موارد از نظر ما همان سجع متوازن است.

تبصره ۳: فرق سجع متوازن با هم هجائی این است که در سجع متوازن علاوه بر رعایت تساوی عددی هجاها، تساوی کمی هجاها هم شرط است: بی نظم / پرواز، اما در کلمات هم هجا فقط تساوی عددی هجاها مطرح است:

خدا / xo-da / کیسه / ki-se / نقاشی / a-ši -va / / ششکستم / šc-kas-tam

تبصره ۴: اگر اسجاع متوازن در جمله، کنار هم قرار گیرند (ای صراف نقاد) موسیقی کلام، افزونی بیشتری خواهد یافت.

## فرمول های سه گانه

پس به طور کلی می توان فرمول های زیر را برای سه نوع سجع ارائه داد:  
وزن و رَوی یکی = سجع متوازی (مراد از وزن، تساوی عددی و کمی) (امتداد)  
هجاهای کلمات است.

وزن یکی و رَوی مختلف = سجع متوازن

وزن مختلف و رَوی یکی = سجع مطرف

و اگر وزن، مختلف و رَوی نیز مختلف باشد، کلمه از دیدگاه بدیع لفظی، فاقد ارزش موسیقایی است و کلمه عادی محسوب می شود.

موسیقی سجع از دیدگاه موسیقی، قوی ترین اسجاع متوازی و ضعیف ترین آن متوازن است.

خود سجع متوازن هم مراتبی دارد. ضعیف ترین آن این است که کلمات فقط در وزن، متحد باشند: مثل نیل / صاف که حتی هیچ واک مشترکی هم ندارند. در کلماتی از قبیل حساب/شمار یا کرم / هنر، قطع نظر از تساوی هجاهای فقط یک مصوت مشترک وجود دارد. قوی ترین سجع متوازن آن است که اختلاف دو کلمه فقط در یکی از دو واک باشد و حروف رَوی هم قریب المخرج باشند مثل مستبین / مستقیم. در آیه ی قرآنی: وَ آتینا هُما الكتاب المُستبینَ وَ هَدیناهُما الصِّرَاطَ المُسْتَقِیمَ. و چنان که گفتیم برخی به سجع های متوازی که فقط در رَوی فرق دارند جناس مطرف نام نهاده اند.

روش تسجیع در سطح کلامگاهی به جای دو کلمه، دو جمله با هم هماهنگ اند. یعنی تقابل اسجاع دو جمله را هماهنگ می سازد. مصادیق این روش

عبارت اند از : ترصیح، موازنه، تضمین المزدوج یا اعنات القرینه و مزدوج یا قرینه.

ترصیح حدافل در دو جمله (و یا به قول قدما فقره) اسجاع متوازی در مقابل یکدیگر قرار گیرند.

زبانش توان ستایش نداشت / روانش گمان نیایش نداشت فردوسی

ای منور به تو نجوم جمال / ای مقرر به تو رسوم کمال

بوستانی است صدر تو ز نعیم / آسمانی است قدر تو ز جلال (رشید و طوطا)

به کلام آراسته به ترصیح، مرصع گویند. ترصیح از نظر موسیقایی کلام را بسیار قوی می کند و از این رو در قرآن مجید فراوان است: *إِنَّ الْإِبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ.* چون در این گونه جملات معمولاً تعداد هجاها مساوی و روی کلمات یکسان است، کلام موزون و مقفی می شود. از این رو ترصیح از مختصات فنی است که می خواهد تشبیه به شعر کند. یعنی در واقع دو جمله یا دو فقره نثر، حکم دو مصراع را پیدا می کند و از نظر تساوی هجائی و روی و سکوت بین دو پاره، شعر گونه می شود.

تبصره ۱: گاهی به مناسبت قافیه، جایز است که در کلمات آخر دو مصراع شعر، به جای سجع متوازی از سجع متوازن استفاده شود:

که خسته ی آفت لهاوورم      که بسته تهمت خراسانم مسعود سعد سلمان

تبصره ۲: اگر اسجاع متوازی در اواخر قرینه های (پاره) شعر بیابند، می گویند که شعر دارای قافیه درونی است:

آمد موج الست، کشتی قالب بیست / باز چو کشتی شکست، نوبت وصل ولقااست مولوی

به این گونه اشعار در قدیم، مسمط (مسمط قدیم) یا چهارخانه یا شعر مسجع می گفتند.

موازنه: هماهنگ کردن دو (یا چند) جمله به وسیله تقابل اسجاع متوازن است:

گردون چه خواهد از من بیچاره ی ضعیف / گیتی چه خواهد از من در مانده  
گدای مسعود سعد

جایزاست که علاوه بر اسجاع متوازن، از تقابل اسجاع متوازی و مطرف هم استفاده می شود:

بری ذاتش از تهمت ضد و جنس / غنی ملکش از طاعت جن و انس. سعدی

قدمی در راه خدا نهند و درمی بی من و اذی ندهند (گلستان سعدی)

تبصره ۱: می توان جهت دقیق تر کردن اسامی و اصطلاحات به جملاتی که فقط مرکب از سجع متوازن اند (و مثال آن کم است) مماثله و به نوع مخلوط دوم موازنه گفت.

تبصره ۲: گاهی موازنه کامل نیست:

رای بی قوت مکر و فسون است وقوت بی رای جهل و جنون (گلستان سعدی)

تبصره ۳: استفاده از موازنه از مختصات سبک شخصی مسعود سعد سلمان است و او در اکثر قصاید خود از این صنعت استفاده کرده است:

نظمی به کامم اندر چون باده ی لطیف / خطی به دستم اندر چون زلف دلربای

تبصره ۴: اگر موازنه مبتنی بر کلمات متضاد باشد به آن مقابله گویند

### تضمین المزدوج یا اعنات القرینه

آن هماهنگ کردن دو (یا چند) جمله، به وسیله رعایت قافیه در فعل آخر دو جمله و تقابل انواع سجع در حشو هر جمله است. سجع باعث می شود که در هر جمله پاره های قرینه هم به وجود آید:

چون اوقات محسوب به اجل مضروب رسید و ایام معدود به شب موعود کشید.

مقامات حمیدی ص ۱۸۷

تبصره ۲: هر چند در کتب قدما، کلمات حشو را به سجع محدود کرده اند، اما ممکن است کلمات حشو جناس باشند:

ابکار افکار هر یک از باز جوید و بخور و بخار هر یک را ببوید.

مقامات حمیدی ص ۱۸۷

بین بخور / بخار، جناس اختلاف مصوت بلند (اشتقاق) است.

تبصره ۴: فرق تضمین المزدوج با ترصیح و موازنه در این است که در تضمین المزدوج، کلمات مسجع و متجانس در کنار همند و رابطه آنها به هم افقی است.

و فقط سجع آخر جملات در محل فعل، دو جمله را به هم مربوط می کند و از این رو ممکن است طول قرینه ها مساوی نباشد. اما در ترصیح و موازنه، اسجاع هر جمله در تقابل با اسجاع جمله دیگرند و رابطه عمودی دارند.

و لذا جملات از نظر طول مساوی اند.

تبصره ۴: از نظر آماری، نمونه های ترصیح و تضمین المزدوج کم و نمونه های موازنه زیاد است.

### اضافه و انواع آن

تعریف: نسبت دادن یک اسم به اسم دیگر را اضافه می نامند. به مجموعه ی دو اسمی که به هم نسبت داده شده اند ترکیب اضافی می گویند. کسره ی اضافه بین دو کلمه که به هم نسبت داده شده اند، قرار می گیرد.

مثال: دست من - توپ طلا - گوش فلک  
به اسم اضافه شونده مضاف و به اسمی که مضاف به آن اضافه می شود مضاف الیه می گویند.

انواع اضافه:

اضافه ی ملکی:

بین مضاف و مضاف الیه رابطه ی مالکیت وجود دارد مثل:  
توپ رضا - عروسک سارا

اضافه ی تخصیصی:

مضاف متعلق به مضاف الیه است یعنی به آن اختصاص دارد مثل:  
جلد کتاب - در باغ

اضافه ی تشبیهی:

مضاف و مضاف الیه به هم تشبیه شده اند یا بینشان اشتراکی وجود دارد مثل  
چشم نرگس - قد سرو

اضافه ی بیانی:

مضاف الیه بیان کننده ی جنس مضاف است مثل:  
شمعدان نقره - ظرف ملامین

اضافه توضیحی:

مضاف الیه که خاص است نام مضاف که عام است را بیان می کند مثل:  
کشور ایران - دریاچه ی ارومیه

اضافه ی استعاری:

مضاف در معنی غیر واقعی خود به کار گرفته شده است مثل:  
دست فلک - روی صحبت

اضافه ی اقتراعی:

مانند اضافه ی استعاری است با این تفاوت که بین مضاف و مضاف الیه  
رابطه ی همراهی یا مقارنه وجود دارد مثل:  
دست دوستی - دیده ی احترام

نکته

نحوه ی تشخیص اضافه ی استعاری از اضافه ی اقتراعی:

بین مضاف و مضاف الیه یکی از این عبارات ها را قرار می دهیم (به نشانه ی ، به جهت ، به قصد یا به تیت) چنانچه ترکیب به جای مانده معنی دار بود اقتراانی و در غیر این صورت استعاری است. مثل:

دست به قصد دوستی = اقتراانی  
دست به قصد فلک = استعاری

اضافه ی بنوت:

مضاف الیه نام پدر یا مادر مضاف است مثل: حسین فاطمه - عمر خطاب

اضافه ی تاکید:

تکرار اسم یا صفت است به قصد تاکید مثل: خویشتن خویش - خراب خراب

اضافه ی توصیفی:

مضاف الیه صفت مضاف است و در این حالت مضاف را موصوف و مضاف الیه را صفت می نامیم مثل: کتاب مفید - شیر تازه

تفاوت اضافه ی توصیفی با سایر اضافات

در اضافه ی وصفی ، مضاف الیه مستقل از مضاف نیست و در وجود مضاف معنی می گیرد به عنوان مثال در شیر تازه ، تازه به تنهایی بر چیزی دلالت نمی کند اما در شیر گاو ، گاو مستقل از شیر است.

روش تشخیص اضافه ی توصیفی از سایر اضافات

کسره ی اضافه ی بین دو کلمه ی ترکیب را حذف می کنیم و به آن فعل ربطی اضافه می کنیم . اگر معنی داشت توصیفی است اگر بی معنی شد توصیفی نیست مثال:

شیر تازه \_\_\_\_\_ شیر تازه است - معنی دارد پس توصیفی است.  
شیر گاو \_\_\_\_\_ شیر گاو است - فاقد معنی است پس توصیفی نیست.

## صفت

صفت کلمه یا گروهی از کلمات است که قبل یا بعد از اسم می آید، و آن را با ویژگی یا مفهومی همراه می کند و درباره آن توضیح می دهد .

صفت های پیشین، پیش از اسم می آیند و صفت های پسین، پس از اسم. هر گاه صفت به جای اسم بنشیند، کارکرد اسم را پیدا می کند :

مثال: «آیا هنوز ریزش باران بر گونه هایت، تو را شاداب می کند؟»

اسمی که پیش یا پس از صفت قرار می گیرد و صفت، ویژگی آن را بیان می کند، موصوف نام دارد .

انواع صفت از نظر مفهوم

صفت بیانی

صفت بیانی ویژگی اسم را از نظر چگونگی و خصوصیات نشان می دهد و انواع آن عبارتند از: ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی، لیاقت

صفت بیانی ساده

صفت بیانی ساده تنها بر چگونگی موصوف دلالت می کند :  
هوای خوب / اتاق گرم

صفت فاعلی

صفت فاعلی نشان می دهد که موصوف کننده کاری است ; و ساخت هایی دارد از این قبیل :

- بن مضارع + نده: گوینده/گیرنده  
- بن مضارع + آن: دعاگویان / گریان. این ساخت را صفت حالتیه نیز می نامند، زیرا بر گذرا بودن وصف دلالت می کند .

- بن مضارع + آن: شنوا / دانا. این ساخت برابر است با صفت مشبّهه در عربی و معمولاً پایداری وصف را می رساند .

- بن ماضی + آر: خواستار/ خریدار .

- بن ماضی یا بن مضارع یا اسم + گار: آفریدگار/ پرهیزگار/ یادگار .

- بن ماضی یا بن مضارع یا اسم + گر: رُفتگر/ توانگر .

- اسم یا بن فعل یا ساخت امر+ کار: ستمکار / طلبکار

### صفت مفعولی

صفت مفعولی نشان می دهد که موصوف مفعول است. ساخت این صفت چنین است :

بن ماضی + های غیر ملفوظ + شده: گرفته شده/نوشته شده .

### صفت نسبی

صفت نسبی موصوف خود را به عناصری مثل مکان نسبت می دهد. تابعیت ها و بسیاری از نام های خانوادگی به همین گونه بیان می شوند: رضایی، ایرانی .

ساخت صفت نسبی معمولاً چنین است :

-اسم + ی یا ین یا ینه یا های غیر ملفوظ یا آنه: زرهی، سیمین، زرینه،  
بهاره، مردانه .

-اسم عربی + آئی: روحانی، ربانی .

توجه: در تشخیص اقسام صفت، نباید تنها به ساخت نظر داشت، بلکه معنی را نیز باید در نظر گرفت؛ زیرا برخی از ساخت ها مشترکند. مثلاً گرفتار با آن که ساخت صفت فاعلی دارد، از لحاظ معنا صفت مفعولی است .  
صفت لیاقت

صفتی است که شایستگی و قابلیت موصوف را می رساند .

-مصدر + ی: خوردنی / پوشیدنی.

درجه های صفت بیانی :

۱. صفت مطلق : بدون سنجش با دیگری ، حالت و چگونگی موصوف را بیان می کند. مثل: خوب

۲. صفت برتر (= تفضیلی): این صفت نشان می دهد که موصوف در داشتن یک ویژگی، از موصوف یا موصوف های مورد سنجش - و نه همه موصوف های دایره بحث - برتر است. نشانه این صفت، تر است که پس از صفت می آید. مثل: خوبتر / بزرگتر .

۳. صفت برترین (= عالی): این صفت نشان می دهد که موصوف در داشتن یک ویژگی، از همه موصوف های دایره بحث برتر است. نشانه این صفت ترین است که بعد از صفت می آید. مثل: خوبترین / بزرگترین .

## صفت شمارشی

صفت شمارشی صفتی است که شماره و تعداد موصوف را نشان می دهد .  
این صفت دوگونه دارد: ساده، ترتیبی

## صفت شمارشی ساده

تنها تعداد موصوف را بیان می کند: یک/.....بیست ....

## صفت شمارشی ترتیبی

:ترتیب و جایگاه قرار گرفتن موصوف را نشان می دهد و ساخت آن چنین است : صفت ساده + م یا - مین : اولین / ششمین  
این صفت معمولا پیش از موصوف و گاه پس از آن می آید

## صفت اشاره

صفت اشاره صفتی است که موصوف را مورد اشاره قرار می دهد :این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این قدر، این گونه .  
این صفت نیز باید همانند دیگر صفات همراه با موصوف بیاید تا صفت نام گیرد. در این مورد، اگر کلمات مزبور با موصوف همراه نشوند، ضمیر اشاره اند .این صفت معمولا پیش از موصوف قرار می گیرد .این گل را از آن باغ چیدم.

## صفت پرسشی

صفت پرسشی صفتی است که سؤالی را درباره موصوف خود مطرح می کند  
چه، کدام، چگونه، چند، چندمین .این صفت معمولا پیش از موصوف می آید .  
اهواز چگونه شهری است؟

## صفت مبهم

صفت مبهم صفتی است که یک ویژگی موصوف را به طور نامعین نشان می دهد: چند، بعضی، فالانی، هر، همه، دیگر، هیچ، هر همه، دیگر. این صفت معمولاً پیش از موصوف قرار می گیرد. " حمید امروز چندین کتاب خرید."

## صفت تعجبی

صفت تعجبی صفتی است که نشانگر شگفتی گوینده درباره موصوف است: چه، چگونه، چقدر. این صفت پیش از موصوف می آید. " چه گل زیبایی!"

## انواع صفت از نظر ساخت

### ساده

صفتی که قابل تقسیم به «جزءهای معنی دار» یا «جزءهای معنی دار و معنی ساز» نباشد. بزرگ / کوچک / خوب. مرکب

صفتی که از چند جزء معنی دار یا چند جزء معنی دار و معنی ساز ترکیب شده باشد. مثل: سنگدل، ششم، (شش + م) / بخرد (ب + خرد) / خوبروی ("خوب+روی) برخی از پسوند‌های سازنده صفت مرکب از این قرارند: سان، آسا، گونه، گون، فام، دیس، و ش،

## تشبیه

در تشبیه دو مورد پر پایه اشتراکی که در صفتی دارند به هم مانند می‌شوند مورد اصلی را مشبه و موردی که مشبه به آن تشبیه می‌شود مشبه به می‌نامند. صفت مشترک میان مشبه و مشبه به دلیل شباهت یا وجه شبه نامیده می‌شود. یا گاهی از واژه‌های از قبیل «مثل»، «مانند» استفاده می‌شود. که به آنها ادات تشبیه گویند. مثال برای تشبیه: چهره اش مانند آفتاب می‌درخشد.

بیشتر اوقات در تشبیه وجه شبه ذکر نمی‌شود مگر این که تشبیه بکر و نو باشد که برای فهمیده شدن تشبیه آن را ذکر می‌کنند.

اگر در تشبیه وجه شبه ذکر نشود به آن تشبیه مجمل می‌گویند و اگر وجه شبه ذکر شده باشد به آن تشبیه مفصل می‌گویند.

اگر در تشبیه ادات تشبیه نیاید به آن موکد یا محذوف‌الادات می‌گویند. اگر ادات تشبیه بیاید مرسل یا صریح می‌گویند.

چنانچه نه وجه شبه بیاید و نه ادات تشبیه به آن تشبیه بلیغ می‌گویند.

انواع تشبیه به اعتبار مشبه و مشبه به

- تشبیه حسی به حسی - تشبیه عقلی به حسی

- تشبیه عقلی به عقلی - حسی به عقلی

منظور از حسی این است که با یکی از حواس ظاهر درک شود.

عقلی با یکی از حواس پنجگانه درک نشود.

## انواع تشبیه به لحاظ شکل :

تشبیه ملفوف : آوردن چند مشبه به طور جداگانه و بعد از آن مشبه به هر کدام گفته شود.

تشبیه مفروق : چند مشبه و مشبه به وجود دارد اما هر کدام از مشبه ها با مشبه به خود همراه است.

تشبیه تسویه : چند چیز را به یک چیز تشبیه می کنند. یا برای چند مشبه یک مشبه به می آورند.

تشبیه جمع : یک چیز را به چند چیز تشبیه کنند. یا برای یک مشبه چند مشبه به بیاورند.

تشبیه مقلوب : مشبهی را به مشبه به تشبیه کنند و بعد از آن جای مشبه به و مشبه را عوض کنند.

تشبیه تفضیل: اول مشبه را به مشبه به تشبیه کنند و بعد از آن مشبه را بر مشبه به ترجیح دهند.

تشبه مشروط: شباهت بین مشبه و مشبه به با شرطی همراه باشد.

تشبیه مطلق: در این نوع تشبیه هیچ قید و شرطی نباشد.

تشبیه مضمّر: تشبیه پنهان است که ظاهراً تشبیه نیست اما مقصود گوینده تشبیه است.

جمع و تفریق از صنایع معنوی در علم بدیع. در این صنعت، نخست میان دو یا چند چیز همانندی برقرار می‌گردد، آنگاه با صفات متمایز آنها از هم جدا میشوند، مانند این بیت سعدی: «منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد / من به شیرین سخنی، تو به نکویی مشهور» (ص ۱۴۲، بیت ۱۰)؛ جامع، در این بیت، انگشت نما بودن است و فرق در شیرین سخنی و نکویی.

در صنعت تقسیم، ابتدا دو یا چند چیز را ذکر می‌کنند و سپس به ترتیب و به-طور مشخص، متعلق و وابسته هر کدام از آنها را در سخن می‌آورند. به‌عنوان مثال عثمان مختاری گفته است:

به من نمود لب و چشم و زلف آن دلبر / یکی عقیق و دوم نرگس و سیوم عنبر  
عقیق و نرگس و عنبرش بستند از من / یکی حیات و دوم قوت و سیوم پیکر

در ابیات بالا ابتدا شاعر در مصراع‌های اول سه چیز را ذکر کرده و سپس در مصراع دوم، به‌طور مشخص وابسته‌ی هر کدام را آورده است.

### لف و نشر

لف «در لغت به معنای پیچیدن و تا کردن است و «نشر» به معنای باز کردن و گسترده‌کردن. در اصطلاح بدیع، لف و نشر عبارت از این است که یک یا چند واژه در قسمتی از سخن (عموماً مصراع، یا بیت) ذکر می‌شود و در قسمت بعدی (مصراع یا بیت بعدی) واژگان مربوط به آن‌ها آورده می‌شود، به نحوی که می‌توان دو به دو این واژه‌ها را به هم مربوط کرد. به کلماتی که ابتدا ذکر می‌شود لف، و کلماتی که به آن‌ها مربوط می‌شود، نشر می‌گویند؛ برای مثال:

فغان ز جغد جنگل و مُرغوی او که تا ابد بریده باد نای او  
بریده باد نای او تا ابد گسسته و شکسته، پروپای او. بهار

در بیت دوم لف و نشر به کار رفته به این ترتیب که: واژه «گسسته» در مصراع دوم آمده و واژه مربوط به آن یعنی «پر» با فاصله ذکر شده؛ همین‌طور

«شکسته» که واژهٔ مربوط به آن «پای» است. در این صنعت تلاشی که ذهن خواننده یا شنونده برای یافتن ارتباط بین کلمات می‌کند، باعث لذت ذوقی او می‌شود .

لف و نشر به دو نوع مرتب و مشوش تقسیم می‌شود. منظور از لف و نشر مرتب این است که کلمات مربوط به هم در بیت یا مصراع به ترتیب ذکر می‌شوند؛ مثل مثالی که از بهار آوردیم؛ پر و پای به ترتیب به گسسته و شکسته مربوط می‌شوند. مثال دیگر برای لف و نشر مرتب بیت زیر است :

ای نور چشم مستان در عین انتظارم / چنگی حزین و جامی، بنواز یا بگردان

لف ۱ نشر ۲ نشر ۱ نشر ۲

### حس آمیزی

هر گاه موضوعی را که مربوط به یکی از حواس است. به چیزی نسبت دهیم که با آن حس قابل احساس نباشد، آرایه حس آمیزی آفریده می‌شود که در زبان روزمره نیز کم کاربرد نیست. مثال مزه پیروزی را چشید.

در این عبارت «مزه» که مربوط به حس چشایی است به پیروزی نسبت داده شده است. اما پیروزی با حس چشایی قابل احساس نیست.

### کنایه

جملات و عباراتی که منظور نویسنده یا گوینده از بیان آنها، چیزی غیر از معنای ظاهری و لفظی آن عبارات یا جملات است. که به آنها کنایه گوئیم.

آب از دستهایش نمی‌چکد... معنای کنایی: هیچ چیزی از او به دیگران نمی‌رسد، خیلی خسیس است.

## استعاره

هر گاه واژه‌ای به دلیل شباهتی که با واژه دیگر دارد به جای آن به کار رود استعاره پدید می‌آید. مثال:

سبک تیغ تیز از میان برکشید // بر شیر بیدار دل بر درید

شیر بیدار دل استعاره برای سهراب است

انواع استعاره از لحاظ وجود مشبه‌به

۱. استعاره مصرحه:

استعاره مصرحه (تحقیقه): اگر از کل تشبیه فقط "مشبه‌به" بماند استعاره را مصرحه یا آشکار می‌گویند؛ که خود بر چندین قسم است: (استعاره مصرحه مجرده، استعاره مصرحه مطلقه، استعاره مصرحه مرشحه، استعاره اصلیه و تبعیه، استعاره نزدیک و استعاره دور، وفاقیه و عنادیه از انواع دیگر استعاره مصرحه می‌باشد).

۱. استعاره مصرحه مجرده: مشبه‌به + صفات یا اجزاء مشبه (یعنی در کلام مشبه‌به با ملائمت مشبه همراه است).

۲. استعاره مصرحه مطلقه: مشبه‌به + صفات یا اجزاء مشبه و مشبه‌به (یعنی مشبه‌به را ذکر کنیم و با آن هم از ملائمت مشبه‌به و هم از ملائمت مشبه چیزی بیاوریم).

۳. استعاره مصرحه مرشحه: مشبه‌به + صفات یا اجزاء همان مشبه‌به (یعنی مشبه‌به را همراه با یکی از ملائمت خود آن مشبه‌به ذکر

از لعل تو گریابم انگشتی زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد  
(حافظ)

لعل، استعاره آشکار از لب سرخ یار است، زیرا حافظ به قرینه از آن زنهار  
خواسته.

د. استعاره اصلیه و تبعیه:

اصلیه: هر گاه اسم یا گروه اسمی، استعاره واقع شوند، استعاره را اصلیه  
میگویند:

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز کز سر صدق می کند شب  
همه شب دعای تو

"گل خوش نسیم" استعاره از معشوق و بلبل استعاره از عاشق است.

استعاره تبعیه: اگر صفت و فعل استعاره شوند، استعاره را تبعیه گویند.

تا بماند جانت خندان تا ابد همچو جان پاک احمد باحد (مولوی)

در این بیت "خندان" که صفت است، استعاره از شادابی و با طراوت بودن  
است.

۲. استعاره مکنیه (تخیلیه)

هر گاه از ارکان تشبیه، فقط مشبه با یکی از لوازم مشبه به بیاید؛ استعاره  
مکنیه است. که اگر "مشبه به" حذف شده، جاندار یا انسان باشد، استعاره

مکنیه، "تشخیص" یا "شخصیت بخشی" است و اگر "مشبه به" حذف شده، جاندار نباشد استعاره، فقط مکنیه است:

به چشم عقل در این راهگذار پر آشوب نگر که کار جهان بی ثبات و بی محل است (حافظ)

مشبه به "انسان" است و جاندار؛ و چشم از لوازم و ملائمان انسان می باشد.

### ایهام

هر گاه واژه یا ترکیبی که دارای دو معنی است به گونه‌ای در کلام به کار رود که هر دو معنا از آن قابل برداشت باشد آرایه ایهام شکل می گیرد. گاهی منظور اصلی تنها یکی از آن دو معنا است و گاهی هیچ یک بر دیگری برتری ندارد.

غرق خون بود و نمی مرد ز حسرت فرهاد / گفتم افسانه شیرین و به خوابش کردم

شیرین: زیبا و دلنشین، معشوقه فرهاد

ایهام تناسب:

این آرایه، همان طور که از نام آن پیداست، جمع دو صنعت «ایهام» و «تناسب» (مراعات نظیر) است. در ایهام تناسب، مانند ایهام، یک واژه دارای بیش از یک معناست با این تفاوت که یکی از این معانی، در شعر حضور دارد (معنای حاضر) و شعر با آن معنی کامل می شود و مفهوم خود را می رساند و معنی دیگر که در شعر حضور ندارد (معنای غایب) تنها با واژه یا واژگان دیگری در همان شعر، دارای تناسب است.

بنابراین، در ایهام تناسب (برخلاف ایهام)، تنها یکی از معانی واژه است که در شعر جایگزین می‌شود و معنای دیگر قابل پذیرش نیست؛ یعنی اگر آن را در جمله جایگزین کنیم، شعر معنای درست خود را از دست می‌دهد!

مثال: چون شب‌نم اوفتاده بدم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم

در این بیت، «مهر» دو معنا دارد: ۱) خورشید ۲) عشق و محبت

اگر معنای «خورشید» را در جمله جایگزین کنیم، بیت معنای درستی نخواهد داشت: خورشید من به جان رسید (نادرست است) اما همین واژه با «آفتاب» و «عیوق» (نام یک ستاره) تناسب دارد و آرایه‌ی مراعات نظیر می‌سازد.

و اما معنای درست و مورد نظر شاعر، «عشق و محبت» است.

### مراعات نظیر

آوردن چند واژه در یک بیت یا عبارت که در خارج از آن بیت یا عبارت نیز رابطه‌ای آشنا و خاص میان آنها برقرار باشد

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

### تضاد

هر گاه دو واژه با معنای متضاد در یک بیت یا عبارت به کار رود آرایه تضاد پدید می‌آید مثل در نومیدی بسی امید است

## تلمیح (اشاره)

هر گاه با شنیدن بیت یه عبارتی به یاد داستان و افسانه، رویدادی تاریخی و مذهبی یا آیه و حدیثی بیفتیم، بدون آنکه آن موضوع مستقیماً تعریف شده باشد، آن بیت یا عبارت دارای آرایه تلمیح است

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت / ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

(اشاره به داستان حضرت آدم و رانده شدن او به خاطر خوردن گندم.)

## اغراق

هنگامی که شاعر یا نویسنده، صفتی را در فرد یا پدیده‌ای آنچنان برجسته نشان دهد که در عالم واقع امکان دستیابی به آن صفت در آن حد و اندازه وجود نداشته باشد، آرایه اغراق آفریده می‌شود. البته این ادعای غیر ممکن باید به گونه‌ای بیان شده باشد که باعث افزایش گیرایی سخن گردد و شعار گونه و غیر واقعی جلوه نکند

بخواهد هم از تو پدر کین من      چو بیند که خشت است بالین من

(اغراق در ممکن نبودن رهایی از انتقام پدر)

## تضمین

هر گاه شاعر یا نویسنده‌ای، بخشی از نوشته فردی دیگر را در میان اثر خود جای دهد، آن شعر یا نوشته را تضمین نموده است.

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد      که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است / که جان داردو جان شیرین خوش است

این دو بیت بخشی از بوستان سعدی است و سعدی بیتی معروف از فردوسی را در میان شعر خود عیناً نقل کرده است.

### تکرار

هرگاه کلمه یا حرفی چند بار در کلام بیاید به گونه ای که بر موسیقی درونی بیفزاید و تأثیر سخن را بیشتر کند تکرار نامیده می شود.

مثال: اشک چون دریا و غم طوفان اشک دل بود کشتی و سرگردان اشک

تکرار یا واک یا هجا یا واژه است.

تکرار واک دو نوع است: ۱. همحروفی: تکرار یک حرف مثل سرو چمن من چرا میل چمن نمی کند

۲. همصدایی: تکرار یک مصوت فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب تکار مصوت e

تکرار هجا مثل من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرفها صداها می ایم (فروغ)

تکرار واژه مثل گفتن ز خاک بیشترند اهل عشق من / از خاک بیشتر نه که از خاک کم تریم

تکرار واژه ی آغازین بیت را در پایان آن آرایه ی تصدیر گویند. مانند

رفت و از گریه ی طوفانیم اندیشه نکرد

چه دلی داشت خدایا که به دریا زد و رفت...

**مجاز:** یعنی به کار بردن کلمه در معنای غیر حقیقی خود. اما شرط مجاز وجود قرینه و علاقه (رابطه) بین معنی حقیقی و معنای مجازی است. استعاره مهم ترین نوع مجاز است زیرا مبتنی بر تصویر سازی و تخیل است و استعاره مربوط به علم بیان است زیرا در علم بیان فقط ابزار تصویر سازی و تخیل مد نظر است. اما دیگر انواع مجاز در راستای علم معنا شناسی قرار می گیرد. مجاز در اسم است نه در فعل، اگر در فعل رخ دهد در این صورت فعل را به عنوان مصدر (اسم) تاویل می کنیم.

انواع علاقه (رابطه بین معنی حقیقی و مجازی) در مجاز

۱- علاقه کلیت و جزئیت: به دو صورت است:

الف) ذکر کل و اراده ی جزء مثل سرم سفید شد مقصود از سر موهای سر است. به یاد روی شیرین بیت می گفت، مقصود شعر است

ب) ذکر جزء و اراده کل مثل: مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا که مقصود تمام ارکان عروضی و ساختار شعر و قافیه است.

۲- علاقه حال و محل: به دو صورت است

الف) ذکر محل اراده حال مثل: ایران هشت سال با عراق جنگید منظور مردم ایران با سربازان عراق ب) ذکر حال و اراده محل مثل: گل در بر و می در کف و معشوق به کام است، که مقصود جام می است یا ظرف شراب

۳- علاقه لازم و ملزوم: به کاربردن لازم و ملزوم به جای یکدیگر. مثل: آتش مرا گرم کرد. مقصود حرارت و گرمای آتش است. مثالی دیگر: من پر از فانوسم نور و روشنایی ملزوم فانوس است.

#### ۴- علاقه سبب یا علت و معلول :

الف) ذکر علت اراده معلول مثل اوقلم خوبی دارد یعنی خوب می نویسد

ب) ذکر معلول و اراده علت مثل : آب را ببند مقصود شیر آب است که بسته شود

بهار همه جا را سبز کرد مقصود خداوند بهار آفرین است .

۵- علاقه آلیت : عضو بدن را بگویند و عمل آن را اراده کنند. مثال: فلان انسان

دهان گرم است مقصود این است که خوش گفتار است. مثال دیگر : دهان

مردم را نمی توان بست مقصود زبان است .

#### ۶- علاقه خاص و عام : به دو صورت است

الف) ذکر خاص و اراده عام صدام به ایران حمله کرد. مقصود عراقی ها هستند

ب) ذکر عام و اراده خاص : خواجه ی روزگار قنبر او ناه خادم حضرت علی

بود اما معنی عام غلام مد نظر است .

پیغمبر فرمود که منظور حضرت محمد صلی الله علیه و آله است

#### ۷- علاقه ما کان و ما یکون :

الف) ما کان : صفت و اسم سابق کسی یا چیزی را بگویند مثل ای مستی

خاک چرا این همه مغرور گشته ای . مقصود انسان است که قبلا مستی خاک بوده است .

ب) ما یکون : صفت و اسم آینده کسی را بگویند. مثلا به دانشجو یرشته

پزشکی بگوییم دکتر یا به گروهبان بگوییم سروان

۸- علاقه جنس : جنس چیزی را بگویند ولی خود آن چیز را اراده کنند. مثل همان سنگی به آهن پاره می کرد مقصود تیشه ی آهنی فرهاد است . مثال دیگر : در این سنگم رها کن یعنی مرا در این قصر سنگی رها کن

۹- علاقه قوم و خویشی : به جای اسم شخص نام قوم و خویش و نزدیکان او را می آورند . مثال :منصور حلاج بردار شد مقصود حسین پسر منصور است . مادر برای تحبیب به فرزند خود می گوید مادر بیا غذا بخور فرزند منظور است .

۱۰-علاقه احترام : به جای تو که مفرد است شما بگویند و به جای او ایشان

۱۱-علاقه مجاورت : ذکر واژه ای به خاطر مجاورت واژه ی دیگر را تداعی کند مثال :من ملک بودم و فردوس برین جایم بود.مقصود انسان در بهشت نزد فرشتگان بود .

۱۲-علاقه ی تضاد : واژه ای متضاد را درست در معنای ضد آن به کاربرند مثال :چه عالی ؟ (چقدر افتضاح وبد است

مجاز با علاقه ی تضاد را استعاره تهکمیبه گویند.

۱۳- علاقه غلبه : اقلیت را به نام اکثریت خوانند .مثال مردم ایران مسلمان هستند در حالی که اقلیت های دینی و سایر مذاهب در ایران زندگی می کنند. حال بچه ها چه طور است؟ منظور زن و فرزند و سایر اعضای خانواده

۱۴- علاقه شباهت : واژه ای را به خاطر شباهت به جای واژه ی دیگر به کار برند .مثلا به چشم بگویند نرگس .این نوع مجاز مهم ترین نوع مجاز است که نامش استعاره است .

---

منابع :

کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم [شمس الدین محمد بن قیس رازی](#)

بدیع دکتر سیروس شمیسا

بدیع دکتر کزازی

صناعات ادبی استاد همایی